ادبیات

یک کتاب، دو نویسنده: شیخ بی‌خانقاه به روایت احمد غلامی و عطاالله مهاجرانی

مهمان‌خانه سیاست

از هدایت بایست گریخت!

دو کتابِ اخیر عطاالله مهاجرانی، جزوِ کتاب‌های پرفروشِ او بوده‌اند. او بعد از کتابِ «حاج آخوند» که بـا اقبال اهالی کتابخوان روبه‌رو شـد، روایت زندگی حاج آخوند را در کتاب دیگری به نام «شیخ بی‌خانقـاه» ادامه داد. درواقع این دو کتاب به‌هم پیوسـته‌اند. حاج آخوند چهره‌ای واقعی اسـت که تمام ایـام کودکی، نوجوانـی و جوانی و حتی دوران وزارت عطاالله مهاجرانی را تحت تأثیر قرار داده است. اگر بخواهیم جایگاه حاج آخوند را در زندگـیِ مهاجرانی ردیابی کنیم، با جرئت و صراحـت می‌توانیم بگوییم، حاج آخوند پدرِ معنوی او اسـت. از همین منظر است که کتاب‌های «حاج آخوند» و «شـیخ بی‌خانقاه» به‌نوعی زندگینامه خودنوشـتِ عطاالله مهاجرانی نیز به شـمار می‌آید. یعنی دو چهره، دو زندگی هم‌زمان در دو کتاب روایت می‌شود. انکارناپذیر اسـت که شـخصیت و جایگاهِ سیاسـی راوی آن‌هم در اهمیت بخشـیدن به محتوا و جزئیات کتاب بی‌تأثیر نبوده است. با عطاالله مهاجرانی درباره «شیخ بی‌خانقاه» گفت‌وگو کرده‌ایم که می‌خوانیم.

احمـد غلامی: از گفت‌وگوی اخیرتان با نشـریه «آگاهی نـو» آغاز می‌کنم کـه در آنجا گفته‌اید: «فرهنگ و ادبیات برای من به‌مثابه خانه بوده اسـت، و سیاسـت به‌مثابه مهمان‌خانه. فرهنگ مقر من بوده اسـت، و سیاست مفرّ». می‌خواهم این بحث را بسـط دهید تا از اینجا راهی به نوشـته‌های شما پیدا

را محبوس کند. چالش میخائیل بولگاکف با اسـتالین در همین مقوله تفسیر می‌شود.

ایـن دوگانگی از این نقطه یا منزلت آغاز می‌شـود و شـکل می‌گیـرد که موضوع سیاسـت «قدرت و حفظ قدرت» اسـت، موضوع فرهنگ و ادبیات «حقیقت و عدالت» اسـت. به همین دلیل سیاسـت امری موقتی اسـت و فرهنگی امری پایدار. اگر اثر فرهنگی و ادبی درسـت نوشته شـود و یا آفریده شود، از باد و باران نیابد گزند. سـلطان محمود غزنوی کجاست؟ فردوسی کجاسـت؟ امیر مبارزالدین محمد کجاست و حافظ کجاست؟ سـلطان محمود و امیرمبارزالدین مهمانـان تاریخ بودند. محو شـدند، تنها در کتاب‌های تاریخ نامشـان مانده است و یا حتی چون در خانـه صاحب‌خانه‌ها یعنی اهل فرهنگ جایی و نام و نشـانی از آنها برجای مانده اسـت، مانده‌اند. شما دیوان متنبی را که می‌خوانیـد، می‌بینید متنبی درباره امیر سـیف‌الدوله داد سخن داده اسـت. امروز سـیف‌الدوله بر سـفره دیوان متنبی نشسته اسـت! در منزلت تاریخی موقت و واقعی برعکس بود. اما اکنون؟ سـیف‌الدوله در زیر سایه متنبی است. به دلیل اینکه «کلمه» قدرتمندترین پدیده هسـتی است. «در آغاز کلمه بود» در پایان هم کلمه اسـت، و پل و پیونـد بین آن آغاز و انجام نیز کلمه است.

با این تفسـیر، می‌توانـم بگویم برای نویسـنده، بـه تعبیر هولدرلین: «زبان خانه اندیشـه اسـت». برای سیاست‌مدار هم به نظـرم قدرت خانه حضور و بقاسـت. اندیشـه لباس کلمه می‌پوشد و ماناست، سیاسـت در جامه قدرت بروز پیدا می‌کند و حتی اگر هزاران مجسـمهٔ قدرت‌مدار روزگار مثل اسـتالین و محمدرضاشـاه در شـوروی و ایران، از پولاد و سـنگ و سیمان سـاخته شده باشـد و در همه میدان‌های مرکزی شهرها نصب

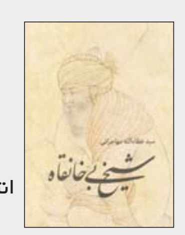

شیخ بی‌خانقاه

حاج آخوند

عطاالله مهاجرانی

درنگی بر کتاب «نامه‌های سرگشاده» نوشته واتسلاف هاول

صدای پای تاریخ

رؤیا صدر

«نامه‌های سرگشاده» برگزیده‌ای از نوشته‌های واتسـلاف هاول (۱۹۳۶-۲۰۱۱) نویسنده، متفکر و سیاست‌مدار معاصر چک است. این نوشته‌ها (که قالب نامه، پیام، جستار، مقاله و سخنرانی دارد و ۲۵ اثر را دربرمی‌گیرد) شامل مشاهدات و تأملات هاول از شـرایط زندگی در چکسـلواکی است؛ از زمانی که نمایش‌نامه‌نویس جوانی بود تا زمانی که در مقام رئیس‌جمهور سال نو را به مردم چکسلواکی تبریک گفت.

هاول نویسـنده موقعیت‌هاست و بررسـی رویدادها و تجربه‌ها مضمون نوشته‌های اوست. آثار فراهم‌آمده در این مجموعه نیز در همین قالب جای می‌گیرند: هم بازگوی زندگی فکری‌اش هسـتند و هم از زمانه‌اش برایمان می‌گویند. این آثار برای مخاطب ایرانی در یک سطح از ارائه اطلاعات قرار ندارند و ممکن است برخی کمی مناسبتی به نظر برسند ولی در مجموع نگاه عمیق نویسنده، برایمان آشنا و یادآور کتاب «قدرت بی‌قدرتان» اوست که پیش‌ازاین به‌طور مستقل ترجمه و چاپ‌شده و به بررسی دقیق نظام‌های تمامیت‌خواه و چگونگی مقاومت مردم در برابر آن پرداخته است. آثار «نامه‌های سرگشاده» بر اساس زمان ترتیب یافته‌اند. از این‌رو مخاطب می‌تواند علاوه بر آشنایی با سیر تکامل و تحول فکری هاول، با تصویری از سیر تحول چکسلواکی روبه‌رو شود که در گذار از نگاه عمیق نویسنده، از محدوده جغرافیایی و تاریخی فراتر می‌رود و ضمن بررسـی بنیان‌های فکری، اجتماعی، روان‌شـناختی و سیاسـی نظام‌های تمامیت‌خواه تصاویری روشـن و قاعده‌مند از زیسـت فردی، اجتماعی، ادبی، هنری و سیاسی را در این نظام‌ها عرضه می‌کند و آن را بنیانی برای ارائه نقشـه راه قرار می‌دهد. بسـیاری از آثار فراهم آمده در کتاب حاضر در روند حرکت چکسلواکی مؤثر بوده‌اند ازجمله نامه سرگشاده هاول به هوساک رئیس‌جمهور وقت که بسیار مورد استقبال قرار گرفت. او در این مقاله ضمن بررسی جوانب سرکوب و تأثیر آن بر فرهنگ و زندگی روزمره، به مخاطبان نوید آینده‌ای بهتر را می‌دهد.

هاول، اخلاق را پیش‌شـرط سیاست می‌داند و این نگاه اخلاقی در بررسی‌ها و تحلیل‌های او نیز بچشم می‌خورد. در این میان ازدست‌رفتن اصل و روح زندگی در حکومت‌های تمامیت‌خواه، از ایده‌های محوری اوست. هاول معتقد است زندگی در برابر یکدستی و هم‌ترازی طغیان می‌کند و چشم به تنوع و به بی‌قراریِ عبورکردن از حدوحدود و ماجراجویی تازگی‌ها دارد. در برابر، ذات قدرت اصولا با بی‌اعتمادی به هر نوع تنوع و با تمایلِ به یکدسـتی و یکسـانی و با شیفتگی عمیق به وضع موجود شـکل‌گرفته و بنابراین به قیمت فلج‌شـدن روح آدم‌ها و ایجاد بحـران روحی و اخلاقی در کل جامعه به نابودی اصل زندگی می‌پردازد و دسـت‌وپای زندگی را با دسـت‌اندازی‌های مستقیم و غیرمستقیم به عرصه حتی زندگی خصوصی می‌بندد. در این میان هاول در دو مقاله مستقل نشان می‌دهد که چگونه در چنین نظامی کلمات دارای قدرتی مخرب می‌شوند و خبر (ازآنجاکه عرصه تعامل و کشمکش میان دانسته‌ها و نادانسته‌ها و امر غیرمنتظره است) نادیده انگاشته می‌شود و حمله و تعرض به کثرت و به خبر و به قلمرو عمومی، رنگ حمله‌ای به کل زندگی به خود می‌گیرد و زندگی که به ناگزیر نمی‌تواند آزادانه تصویر درستی از خودش داشته باشد روحش را از دست می‌دهد، رو به افول می‌گذارد و بدل به شبه‌زندگی می‌شود. جای روح زندگی را روحی مکانیکی می‌گیرد که در آن زمان، جز تقویمی از سالگردها و گردهمایی‌ها و نشست‌های فرمایشی نیست. انعکاس این نگاه در نوشته‌های «نامه‌های سرگشاده» هربار به رنگی و به‌گونه‌ای ظاهر می‌شود و رخ می‌نماید. هاول در کتاب گاه در قالب نامه‌هایی که در دوران زندان به همسرش نوشته و رنگ بازگویی تجربیات این دوران را دارد فرصت می‌یابد کندوکاو عمیقی در شخصیت و باورهایش داشته باشد و پیامدهای وسیع‌تر و فلسفی‌ترش را بررسی کند، گاه با زبانی طنزآمیز از حصر خانگی‌اش می‌گوید و صحنه‌هایی کمیک از برخورد با مأموران پلیس مخفی دست‌وپا چلفتی و خرابکار را پیش‌روی مخاطب می‌گسترد. گاهی نیز بر شیوه نادرست اعمال قوانین اشاره می‌کند و گاه شرایط آفرینش اثر هنری را در کشورش بررسی می‌کند. در بسیاری از نوشته‌های کتاب طنزی تلخ به چشـم می‌خورد؛ طنزی که برخاسـته از شرایط زندگی در اروپای مرکزی زمانه هاول است. نویسنده نشان می‌دهد که چگونه در اروپای مرکزی جدی‌ترین امور با کمیک‌ترین امور پیوند می‌یابند و ازآنجاکه مردم، ایدز و چرنوبیل را به‌مراتب کم‌خطرتر و غیرشخصی‌تر از حکومت تمامیت‌خواه می‌دانند، این پدیده‌ها را دستمایه خنده قرار می‌دهند و در این میان، پوچی و کمیک بودن هم‌زمان شرایط چگونه به یاری دگراندیشان می‌آید که وضعیت را تاب بیاورند.

هاول در بررسی شرایط زیست سیاسی، فکری و فرهنگی در جامعه زمان خود تنها به تحلیل وضع موجود نمی‌پردازد بلکه نقشـه راه ارائه می‌دهد و به پیش‌بینی آینده می‌پردازد، پیش‌بینی‌ای که درسـتی آن گواهی بر عمق و دقت نگاه اوست. هاول نشان می‌دهد که چگونه هر قدرت تمامیت‌خواه نوپایی در تلاش برای حذف بقیه منابع قدرت ابتدا سراغ کثرت سیاسی می‌رود، سپس کثرت فکری و اقتصادی را هدف می‌گیرد و همین‌که مطالباتش فراتر از قانون و اخلاق رفت و از زیـر نظارت عمومی بیرون آمد، به هیچ محدودیت دیگری تن نمی‌دهد. اما در گـذار از تب‌وتاب انقلابی اولیه‌اش دچار دگردیسـی و درنهایت فروپاشی می‌شود: «هرچقدر این نظام از تب‌وتـاب انقلابی اصلی‌اش فاصله بگیرد، کورکورانه‌تر به تمام اصول اساسـی‌اش چنگ می‌زند چون این اصول را تنها اطمینان ممکن در یک دنیای غیرقابل اطمینان می‌داند. بعد بـا همین سـازوکار مکانیکی و خودکار به ناگزیر این اصول را آرام‌آرام بدل بـه یک واقعیت هولناک می‌کند... نیروهای فدایـی که تعصب و غیرتی قابل پیش‌بینی به «آرمان برتر» دارند و به همین دلیل ممکن اسـت درروند خودکار نظام خللی به وجود بیاورند کم‌کم کنار گذاشـته می‌شوند و جایشان را به فضل فروشان بوروکراتی می‌دهند که فقدان ایده و اندیشـه باعث شده نگهبانان قابل‌اعتماد و ایده‌آلی برای تداوم توخالی مراحل پیشرفته توتالیتاریسم به‌حساب آیند» (ص ۳۳۹). در این میان البته نگاه هاول روشن و امیدوارانه است. او اعتقاد دارد که غلبه زندگی، رویکرد ناگزیر حرکت تاریخ است: «اگر زندگی را نشود برای همیشه نابود کرد، جلو راه تاریخ هم نمی‌شود تا ابد ایستاد. بالاخره از زیرپوشش سنگین و سخت سکون و رویدادهای دروغین، باریکه‌ای کوچک و پنهانی جریان می‌یابد و آهسته و بی‌سروصدا پایه‌های این بنا را سست می‌کند. این روند شاید طول بکشد، اما سر آخر یک روز حتما اتفاق می‌افتد. پوشش ساختگی مقاومتش را از دست می‌دهد و کم‌کم ترک برمی‌دارد. تاریخ یک‌بار دیگر صدای خودش را به گوش شما می‌رساند» (ص۱۲۱).

نامه‌های سرگشاده را احسان کیانی‌خواه ترجمه کرده و فرهنگ نشر نو در ۱۳۹۹ منتشر کرده است.

نامه‌های سرگشاده

واتسلاف هاول

ترجمه احسان کیانی‌خواه

فرهنگ نشر نو

دن‌کیشوتِ معاصر

شـرق: «عالیجناب کیشـوت» از آخرین آثار گراهام گرین است که بسیاری از منتقدان ادبی آن را از بهترین آثارش نیز می‌دانند. این رمان که بار نخسـت در سـال ۱۹۸۲ منتشر شد، داستان کشـیش پیری و ساده‌دلی را روایت می‌کند به نام پدر کیشـوت که در شهر کوچکِ ال‌توبوسو در اسپانیا زندگی ساده‌ای دارد و به‌خاطر تشابه نامش به دن‌کیشوت، می‌پندارد از این شـخصیت افسانه‌ای نسب می‌برد. دست بر قضا، پدر کیشوت عنوان عالیجناب دریافت می‌کند و با این ارتقای مقام هویت تازه‌اش مایه رشـک و حسد همتایانش می‌شود و سرانجام از شَر این حسدها به کوه و دشت پناه می‌برد. رمان در دوره تاریخی خاصی از اسپانیا می‌گذرد: دوران پس از مرگِ فرانکو. آن‌طورکه مترجم کتاب، رضا فرخ‌فال نیز در مقدمه‌اش بر کتاب می‌نویسـد این تشابهات که به هم‌نامیِ کشیش با دن‌کیشوت هم ختم نمی‌شود، موجب شـده تا این رمانِ گرین با کار عظیم سـروانتس مرتبط شود. «همسـفر کشیش پیر، سانچو نامی است که در آخرین انتخابات ال توبوسو شغل شهرداری خود را از دست داده و همچون سانچو پانزا که نیای خیالی پدر کیشوت را همراهی می‌کرد، در این آوارگی و سرگردانی همپای او شده است. در سیر و سیاحتی که مقصد آن معلوم نیست، این دو همسفر عقایدی مخالف یکدیگر دارند. از یک‌سو پدی کیشوت است که در کردار و پندار تبلوری از آموزه‌های ناب و بی‌غش مسـیحی است یا می‌کوشد چنین باشد و از سوی دیگر سانچو است، شهردار سابق ال‌توبوسو، مادی‌گرایی شکست‌خورده که باورهای مسلکی بی‌چون‌وچرای خود را دارد یا چنین وانمود می‌کند...». به هر تقدیر گویا گرین در آخرین رمان خود خواسـته پا جای پای سروانتس، رمان‌نویس بزرگ اسپانیایی بگذارد، البته که به‌قولِ مترجم، رمانِ گرین یک گرته‌برداری خام و ساده از کار استادی سلف نیست و نویسنده پرداخت انگاره‌ای از کیشوت زمانه خود را در لفافه‌ای از طنز و رندی تا آنجا که ساخت و مصالح دیگر کار امکان دهد، تعهد می‌کند: «پیوند این رمان با دن‌کیشوت اثر سـروانتس کاربردی دوگانه در کل رمان دارد. نخست اینکه، این پیوند چارچوبی است که نویسنده اجزای پراکنده محاکات خود را در آن گرد می‌آورد. محملی اسـت برای بیان پاره‌ای درون‌مایه‌های ویژه گرین، وسوسـه‌های ذهنی همیشـگی او و به یاد بیاوریم که یکی از ارزش‌های کار گرین و خط فارغ او از نویسـنده‌ای عامه‌پسند همین وسواس ذهنی اسـت. از این دیدگاه، شخصیت عالیجناب کیشوت تجسم دیگری است از همان خیر مطلق که به تعبیر گرین در یکی از نوشتارهایش قدم در راه‌هایی می‌گذارد که شر کامل در آنها می‌خرامد. درحالی‌که او خیر مطلق، فرصت گردش در چنین راه‌هایی را هرگز باز نخواهد یافت و سراسر کتاب چیزی نیست مگر عرصه رویارویی مانی‌گرایانه این دو نیرو، آن‌گونه که در بیشـتر آثار گرین به آن برمی‌خوریـم و در اینجا همچنین به‌صورت مجادله‌ای میان دو ایمان متخالف، روشـنی امید و ظلمت ناامیدی، شـک و یقین... خود می‌نماید. به سـخن دیگر، کل رمان واپسین مرحله از مجادله‌ای اسـت که نویسـنده از دیرباز با درون خویش داشته اسـت». آن‌طورکه از فضاسازی رمان «عالیجناب کیشـوت» برمی‌آید، گویی زمان در اسپانیا از حرکت بازایستاده اسـت و در این بی‌زمانی هیچ اتفاق تازه‌ای رخ نداده؛ «پهلوان افسرده‌سیما» همچنان در جاده‌های سرزمین خود سرگردان اسـت، میدان همان است و کارزار همان. چنانکه در توضیحات پشـت جلدِ رمان هم اشاره شده است، جدا از شناختِ گراهام گرین در ایران و جهانِ داستانی این نویسنده مطرح، صِرف اینکه کشیشـی در قرن بیسـتم بـر این باور است که نسبش به شخصیتی داسـتانی می‌رسد، خواننده را سـر شـوق می‌آورد تا ببیند گرین در پیرانه‌سری قصد چه مکالمه‌ای با سروانتس داشته و چه می‌خواهد بگوید.

عالیجناب کیشوت

گراهام گرین

ترجمه رضا فرخ‌فال

نشر نو

از اسطوره‌های معاصر تا تراژدی فاوست

بازنویسی تاریخ

پارسـا شهری: ویکتور پلوین از شـاخص‌ترین چهره‌های ادبی معاصر روس است که اخیرا رمانِ «زندگی حشـره‌ایِ» او با ترجمه زینت یونسـی از زبان اصلی در نشر نیلوفر منتشر شـده است. پلوین با آثاری که تاکنون منتشـر کرده است خود را به‌عنوان یک نویسـنده صاحب سبک معرفی کرده است اما منتقدان و مفسـران ادبی دیدگاه‌های متفاوت و متضادی نسـبت به کار ادبی او دارند. البته نوعِ شـخصیت مرموز او نیز در این اظهارنظراتِ متفاوت بی‌تأثیر نبوده اسـت. آن‌طور که وِرا ژارکوا در پسـگفتاری بر این کتاب نوشته است «پلوین پدیدآورنده آثار تأثیرگذار و جریان‌ساز زیادی است که در آنها تصاویری خلق شده که بازتاب‌دهنده واقعیت عریان زندگی روسـی در مرز قرون نوزده و بیسـت اسـت». به تعبیرِ ژارکوا ویکتور پلوین رازآلودترین و حتی سـالوس‌ترین نویسـنده معاصر روس اسـت که از ابتدای نویسندگی‌اش تقریبا در هیـچ جمع ادبی ظاهر نشـده و به‌ندرت تَن به مصاحبه با رسـانه‌ها یا دیدار بـا علاقه‌مندانش داده اسـت. از خصایص مهمی که آثار پلوین را از دیگر نویسـندگان هم‌نسل او متمایز می‌کند این است که او شـخصیت‌های تاریخی و اسطوره‌ها را به داستان‌های خود فرامی‌خواند و با زندگیِ معاصر روسیه درهم می‌آمیزد و «تلاش می‌کند به پیشـگویی آینده بپردازد. تا جایی که مشهور است پیشگویی‌های پیامبرگونه او همیشـه دیـر یا زود به حقیقت می‌پیونـدد». در رمان‌های ویکتور پلویـن موضوعات مختلفی مطرح می‌شـود ازجمله مباحث مربوط به نابرابری اقتصادی و سیاسـت و تاریخ و مسائلی از قبیل «بازنویسی سیاسـت‌زده تاریخ، مصرف‌گرایی به مثابه تجربه‌ای معنوی، خودفروشـی نخبگان هنری، نظم حاکم بر جهان هنر، آموزش و سـرگرمی برای تغییر نگرش عمومـی و بدبختی و رنج به مثابه روش زندگی افراد جامعه». پلوین معتقد اسـت زمان حال از معنا تهی شده است و ما زیادی آن را جدی می‌گیریم و در آن ارزش‌های قطبی مطلقی را ایجاد کرده‌ایم که در واقع وجود خارجی ندارند. او همچنین از آینده ناگوار و شومی سخن می‌گوید که در آن روح هرچه بیشتر به اسارت کشیده می‌شود و این اسارت از چشم ما پنهان می‌ماند. از دیگر موضوعاتِ جهان داسـتانی ویکتور پلوین می‌توان به نقد اجتماعی و سیاسی اشاره کرد که در آثار او جایگاه خاصی دارد: «او در آثار متقدم خود به نقد تند نظام شوروی و ایدئولوژی کمونیستی می‌پردازد و خشونت معنوی و دروغ را شاخصه اصلی اسطوره بزرگ شوروی می‌داند و در برابر آن آزادی درونی فردی را قرار می‌دهد، آزادی‌ای که هر فرد در درون خود می‌تواند به آن دست یابد». پلوین در آثار متأخرش در پی مشـکلاتی که با دولت پساشوروی پیدا کرد و در پی مهاجرتش به آمریکا، به انتقاد تند از نظام سرمایه‌داری حاکم بر جهان پرداخت. او نظام پساشوروی را که تلاش می‌کند سبک زندگی غربی را بپذیـرد، مصرف‌گرا و خالی از اخلاق و معنویـت می‌داند. پلوین با صراحت، بحران جهان امروز را بحران هستی‌شناختی می‌داند. شـخصیت اصلی آثار او معمولا فردی فاقد ارزش‌هاست که در هزارتوی تاریخ گم شـده و در بیابان معانی تمدن امروز سرگردان است. و اما «زندگی حشره‌ای» ویکتور پلوین: این رمان توصیف طیف هرچه وسیع‌تر اسـطوره‌های اجتماعی معاصر است که تلاش می‌کند تصویر عینی جهان را بنمایاند. شـخصیت‌های اصلی رمان از نمادها و اسـطوره‌ها برگرفته شده‌اند و به دنیای امروز واکنش متفاوتی نشـان می‌دهند. «نویسنده وجود شـخصیتی را که از درک آزاد برخوردار است منتفی نمی‌داند، گرچه هر کدام از آن‌ها، حتی با وجود آزادی فیزیکی، در ناخودآگاه به قطعیت رهایی خود شـک دارند». شـب‌پره میتیا که خط مرکزی سوژه را پیش می‌برد، در ابتدا به راه اکثریت می‌رود و به کرم شب‌تاب بدل می‌شود اما طیِ گفت‌وگوهای درونی با خودِ دیگرش یا دیگریِ درونش، به درک متفاوتی می‌رسد و پوسته ظاهری خود راَ می‌درد. به تعبیر ژارکوا، اینجا گرایش نویسـنده به مسـئله شناخت جهان و فلسفه‌بافی به سـبک بودیسم آشکار می‌شود. حشـرات در کتاب به طور اتفاقی انتخاب نشده‌اند؛ بلکه هریک از آنها بـا قصه‌های مردمـی پیوندی دارند و معنایی را به ذهن متبادر می‌کنند. «پشـه‌ها و حشـرات خاکی به دنیای زیرین تعلق دارند، مورچه‌ها همچون اسطوره‌شناسـی رم الهه‌های باروری‌اند. مگس به ناپاکی و لجاجت شهره است و ارواح مردگان به شب‌پره یا شب‌تاب تبدیل می‌شوند...» و همین‌طور حشرات دیگر که بنا بر باور عموم نقشـی در داسـتان ویکتور پلوین ایفا می‌کنند. خواننده در این رمان مدام میان تصویر حشـره و انسان در نوسان و سرگردان است. درواقع ما در «زندگی حشره‌ای» با انسان- حشرات مواجهیم که هریک به دنبال معنایی زندگی می‌کنند و به‌نوعی در تعلقات خود گرفتارند. هریک از این شـخصیت‌ها دارای حقیقت خودند و درک خاصی از مفهوم زندگی دارند که خواننده را به قضاوت وامی‌دارند. پلوین خود اعتقاد دارد: «بی‌فایده است در گذشته دنبال حقیقت بگردیـم... و در آینده هم... و حتی در زمان حال... اما این بدان معنا نیسـت که پیداکردن آن ناممکن است. می‌تـوان گفت همه‌چیز در این دنیا در تاریکی و ابهام غوطه‌ور است، به‌جز حقیقت که آزاد و روشن است».

زندگی حشره‌ای

ویکتور پلوین

ترجمه زینب یونسی

نشر نیلوفر

همدستی با شیطان

«فاوسـت» اثر سـترگِ گوته چندی پیش با ترجمه محمود حدادی در نشر نیلوفر منتشر شد. این کتاب مفصل، دو بخش تراژدی را همراه با پیوسـت‌هایی مفصل در شـرح و تفسیر این اثر گوته شامل می‌شود. «فاوسـت» نمایش‌نامه‌ای اسـت در دو بخش و در قالـب زبان منظوم با مضمونی کـه گوته خود آن را تراژدی می‌خواند. طرح نخستین بخش یک «فاوست»، هم‌زمان با نگارش «رنج‌های ورتر» در سال ۱۷۷۳ روی کاغذ آمد و متن نهایی‌اش در سـال ۱۸۰۶ به چاپ رسـید. این بخش دارای دو موضوع کانونی است که در دو فصل روایت می‌شـود: در فصل اول، فاوست در مقام انسانی در ساحت هستی است که به‌ناچار شناخت و تجربه و میدان عمل او مرزی دارد و او با شیطان پیمان می‌بندد تا مگر به این وسیله به رازهای هسـتی پی ببرد. این پیمان تراژدی را رقم می‌زند. در فصل دوم، فاوست در عین تمامیت‌خواهیِ علمی به زندگی عاری از پایبندی در عشـق تن می‌دهد، آن‌هم در جامعه فروبسـته فئودالی و همین امر، زمینه‌ساز تراژدی دیگری می‌شـود. بخش دوم فاوست که به درکِ گوتهاز رزوگار قرن نوزدهم وابسته است، از منظر درک او از ذهن و عین انسـانی به دوران معاصر ما بسـیار نزدیک‌تر اسـت و رگه‌های تمثیلی بیشتری هم دارد. جالـب آنکـه وصیتِ گوته این بوده که بخش دوم فاوسـت بعد از مرگش چاپ شـود و خطاب به دوسـت فیلسوفش، ویلهلم فون هومبلد می‌نویسد: «... خوش‌تر داشتم در روزهای عمرم این شوخی‌های بسـیار جدی را به دوستانم تقدیم کنم، اما زمانه راسـتی پوچ و پریشان است، آن‌هم چندان که یقین دارم تلاش دیرپا و صادقانه من بر سـر این بنای غریب، مزدی درخور نمی‌یابد و مانند کشتی‌ای شکسته در آغاز یک‌چند در شـن‌های ساحلِ زمان مدفون خواهد شـد. جهان در غلبه دیدگاه‌های گمراه‌کننده‌ای است که پایـه کنش‌های گمراه‌اند...». به‌زعمِ مترجم «فاوسـت» نگرانی گوته این بوده که مبادا هموطنانش درکی چنـدان از این کتاب برنگیرند و درنتیجه تفاهمی با آن نشـان ندهند و ایـن البته تا اندازه‌ای برمی‌گردد به سـاختار تمثیلی بخش دوم. واقعیت هرچه باشـد، در مواجهه با این اثر همـان بهتر که به توصیه خود گوتـه گوش بدهیم که در نقد هموطنانش به منشـی خود گفته بود: «ایـن آلمانی‌ها در هر چیزی دنبال

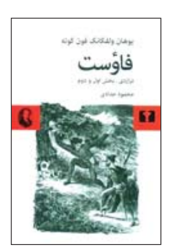

فاوست

یوهان ولفگانگ فون گوته

ترجمه محمود حدادی